

چهره اصلی انقلاب امام حسین (ع)

من برای دعوت بوی حق ، و مبارزه با ظلم و فساد و احیای ستهای اسلامی قیام کردم و از همان راهی که جنم پیامبر (ص) و بنده علی (ع) رفت میروم .

در آخرین سخنان امام حسین (ع)

اهمیت تاریخ زندگی امام حسین (ع) که به صورت یکی از «شورانگیزترین حسابهای تاریخ بشریت» درآمده ، نه تنها از این نظر است که همه سال نیرومندترین ابواب احساسات میلیونها انسان را در اطراف خود می انگیزد و سراسر پرشورتر از هر مراسم دیگری وجود می آورد ، بلکه اهمیت آن بیشتر از این نظر است که هیچگونه «حرکتی» جز عواطف پاک دینی و انسانی مردم ندارد ، و این تظاهرات پرشکوه که به خاطر بزرگداشت این حادثه تاریخی انجام میگیرد برخلاف تظاهرات دیگر نیازمند به هیچگونه مقدمه جسمی و فعالیتهای تبلیغاتی نیست ، و از این جهت در نوع خود بی نظیر است . این حیثیت را غالباً میدانیم ، ولی نکتهای که برای بسیاری (مخصوصاً متفکران غیر اسلامی) هنوز بدرستی روشن نشده و همچنان به صورت «معاشی» در نظر آنها باقرمانده این است که:

چرا این قدر به این حادثه تاریخی که از نظر «کمیت» و «کیفیت» مشابه فراوان دارد اهمیت داده می شود ؟ چرا مراسم بزرگداشت این خاطره هر سال پرشکوهتر و پرهیجانتر از سال پیش برگزار می گردد ؟

چرا امروز که از «حزب اموی» و داروخته ، آنها اثری نیست و فهرمانشان بر سر کاه علوم انسانی و مطالعات فزاینده حادثه می بایست فراموش شده باشند ، رنگ ابدیت به خود گرفته است ؟ پاسخ این سؤال را باید در لایه های انگیزه های اصلی این انقلاب جستجو کرد . ما تصور میکنیم تجزیه و تحلیل این مسئله برای کسانی که آگاهی از تاریخ اسلام دارند پیچیده و مشکل نیست .

روشنتر باید گفت : حادثه خونین گریلا نموداری از جنگ دو رژیم سیاسی بر سر بنست آوردن کرسی زمامداری با بر سر املاک و سرزمینهای صورت نگرفته . این حادثه از آنجا که کینه های دو طایفه متخاصم که بر سر امتیازات قبیله ای درمیگرفت ، سرچشمه نگرفته است . این حادثه محرومیت از مبارزه دو مکتب فکری و تصدیقی است که آتش

فصل و روزان آن در طول تاریخ بر ما اجرای بشریت از دورترین ازمته گرفته تا امروز هرگز خاموش نمانده است . این مبارزه دنباله مبارزه تمام پیامبران و سرداران اصلاح طلب جهان ، و به تعبیر دیگر دنباله جنگهای خونین «بدر» و «حزین» بود .

همه میدانیم هنگامی که «پیامبر اسلام» به عنوان یک رهبر انقلاب فکری و اجتماعی برای نجات بشریت از انواع بت پرستی و خرافات ، و آزادی انسانی از جنگال جهل و پیداکری قیام کرد و قشرهای مستبدانه و حقی طلبان کمبختترین عصر انقلاب بودند به گرد خود جمع نمود ، در این موقع مخالفان این بهجت اسلامی که در برابر آنها نیرومندان بت پرست و رباخوار مکه بودند سقوط خود را فشرده ساخته برای خاموش کردن این ندا امام نیروی خود را بکار انداختند ، ابتکار این ضلیمات بر دست «حزینامری» و سرپرست آنها اوستمان بود .

ولی در پایان کار در برابر عظمت و نفوذ خیره کننده اسلام بر او در آمدند ، سلطنتش بکلی از هم پاشید .

بسی است این از هر پاشیدن معنی ریشه کن شدن و نابودی آنها نبود بلکه نقطه عطفی در زندگی آنها محسوب می شد یعنی فعالیت های ضداسلام سریع و حساب خود را تبدیل به فعالیت های پشت پرده و ترویجی که خصیسه هر دشمن لجاجت و ذمیف و شکست خوردگی است نمودند و در انتظار فرصت بودند .

چون همه پس از رحلت پیامبر برای ایجاد یک جنبش ارتدعایی وسوق مردم بدوران قبل از اسلام می کوشیدند که در دستگاه رهبری اسلامی نفوذ پیدا کنند ، و هر قدر مسلمانان از زمان پیامبر دورتر می افتادند زمینه را مساعد تر میدیدند .

مخصوصاً پاره ای از «ستهای جاهلیت» که بدست غیرتنامه روی طلل گوناگونی احیا گردید جان را برای یک «قیام جاهلی» آماده ساخت . از جمله اینکه:

۱- مسئله نژادپرستی که اسلام خط سبز روی آن کشید بود مجدداً دست بعضی از خلفا زنده شد ، و نژاد عرب برتری ، خاصی بر موالی (غیر عرب) یافتند ؛
۲- تبعیض های گوناگون که با روح اسلام ابتدا سازگار نبود آشکار گشت و «یت العالمه» که در زمان پیامبر بطور مساوی در میان مسلمانان تقسیم میشد به صورت دیگری درآمد و امتیازات بسیاری بدهای دادند و امتیازات طبقاتی مجدداً احیا گردید ؛

۳- دستها و مقامات که در زمان پیامبر (ص) بر اساس لیاقت و ارزش علمی و اخلاقی و معنوی افراد داده میشد بصورت قوم و خویش بازی و رقابت بازی درآمد و در میان اقوام و بستگان بعضی از خلفا تقسیم شد ؛

مقارن همین اوضاع و احوال فرزندان اوسینان (معاویه) پس از برادرش بنسنگاه حکومت اسلامی را یافت و زمامداری یکی از حساسترین مناطق اسلام (شام) رسید و از

اینجا با دستگیری باقیمانده احزاب جاهلیت زمینه را برای قبضه کردن حکومت اسلام و احیای همه ستهای جاهلیت هموار ساخت.
این موج بقدری شدید بود که پلشمردی مانند علی (ع) را در نماز دوران خلافت نیز حضور مسخول ساخت.



قیافه این جنس ضداسلامی بقدری آشکار بود که رهبری کنندگان آن نیز نمی توانستند آنرا منکوم دارند.

اگر ابوسفیان در آن جمله عجیب تاریخی خود هنگام انتقال خلافت به بنی امیه و بنی مروان با وقاحت تمام میگوید: «هان ای بنی امیه! بکشید و گوی زمامداری را از میدان برانید (و بیکدیگر پاس دهید) سوگند به آنچه من به آن سوگند یاد می کنم! پشت و دوزخی در کار نیست (و قیام مجدد پلشمردی سیاسی بوده است.)

و یا اگر «معاویه» هنگام تسلط بر عراق در خطبه خود در کوفه میگوید: «من برای این نیامدم که شما نماز بخوانید و روزه بگیرید من آمدمم بر شما حکومت کنم هر کس با من مخالفت ورزد او را تا بود خواهم کرد!» و اگر زید هنگام مشاهده سرهای آزاد مردابی که بر کربلا شربت شهادت نوشیده میگوید: «ای کاش نیاکان من که در میدان بدر کشته شدند بودند و منظره انتقام گرفتن مرا از جنی هامم مشاهده میکردند!» همه اینها خواهد گویایی بر ماضی است این جنس تنگ بین بود، و هر قدر بیشتر معرفت بر دهد هر واحدتر میشود.



آیا امام حسین (ع) در برابر این خطر بزرگ که اسلام عزیز را تهدید می کرد و در زمان «یزید» به اوج خود رسیده بود می توانست سکوت کند و خاموش بنشیند؟ آیا خدا و پیامبر و دامنهای پاکش که او را پرورش داده بودند می پندیدند؟ آیا او نباید بابت فدائیکاری لائق العاده و از خود گذشتگی مطلق سکوت مرگباری را که بر جامعه اسلامی سایه افکنده در هم بشکند و قیامت نوم این نهضت جاهلی را از پشت پرده های تبلیغاتی بنی امیه آشکار سازد و با خون پاکش سطر بر خشایی بر پیشانی تاریخ اسلام بنویسد که برای انقلابهای آینده حملهای جاوید و پر شور باشد. ۱۹
آری حسین (ع) این کار را کرد و رسالت بزرگ و تاریخی خود را در برابر اسلام انجام داد، و مسیر تاریخ اسلام را عوض نمود، توپخانه های ضداسلامی حزباموی را در هم کوبید و آخرین تلاشهای ظالمانه آنها را خنثی کرد.
این است چهره حقیقی انقلاب امام حسین (ع)



امروز نیز که بشریت با احیای بسیاری از سن جاهلیت، احیای تبعیضات نژادی،

اطاق را لمس کند یا اینکه ناگهان چراغ را روشن کنیم تا متوجه شود که تاریکی بر ماهیت اطراف و اشیای که در آن است تعمیری ایجاد نکرده است. به برطرف شدن ترس او کمک شایانی خواهد شد؛ - کودکانی که بین ۶ سالگی رسیدن دارای حس غرور و عزت نفس هستند، می توان از همین حس آنها استفاده کرد و آنها را گفت: «توزرگی، سخالت بگشای، خلاصه هر اندازه بتوانیم بجای تحلیلات آنها استدلال و منطق بنشانیم، مقیدتر است. ۵ - نامن سرنق بی باکی بکودکان، مناسبانه برحرا از پدران و مادران، خودترسو هستند و از تاریکی یا غرض رعد و... بیم دارند، اینها میتوانند برای فرزندانشان خود سرنق بی باکی باشند. ۶ - ملقین تیزویله خوبی است، برای مبارزه با ترس، اگر انسان بخود ملقین کند که: ترسو نیست، دلیر و شجاع است! بسیار مفید خواهد بود.

قرآن کریم بیرون خود را دلیر و بی باک، تربیت می کند می گوید: «روستان بخدا ترس و غم ندارد» (۱)، «آنان که گفتند: پروردگار ما خداست، آنکه استقامت کردند، فرشتگان بر آنها نازل میشوند و آنها می گویند: مترسید و محزون نباشید و بشارت باد به بهشت موجود است» (۲) در عین حال ترس از خدا در قرآن بسیار اهمیت داده شده است می گوید: «اما آنکه از مقام پروردگار خویش می ترسد و نفس را از پیروی هوی و جوس، منع می کند» (۳) ترس بی باکی آنها خواهد بود (۳) اما ترس از خدا هم باید همواره باقی بماند و درونی او توأم باشد و سرحد باس و نوبندی ترسد، آری چنین ترسی مشابه استگاری است!

۲ - یونس آیه ۶۲

۳ - فصلت آیه ۳۰

۴ - التازعات آیه ۵۰

پرتو کار علوم انسانی و مطالعات تربیتی

بقیه صفحه ۴

امتیازات طبقاتی و استعمار یک مطلق یا یک مطلق بطنه طبقة یا ملت دیگر، و پرستش بکلی گوناگون، از حدی عالی و برجسته خوش دور افتاده - ارزشهای انسانی فراموش شده، روح مادگرایی و سمیت ناشی از آن بر بسیاری از جوامع سایه افکننده است، مکتب امام حسین (ع) می تواند بعنوان یک نمونه عالی آزادگی و فضیلت، الهام بخش همه حق طلبان و آزادگان جهان باشد.

آری ندای آسمانی و روح پرور او هنوز از پشت حجاب قرون و اعصار به گوش میرسد که در آخرین لحظات زندگی میفرمود:

من ن به شمشیر میدهم و تسلیم دلت نمیشوم!

من به استقبال برکت شرافتمندانه میروم و آنرا بر زندگی با «غرومانگان و مستگران»

ترجیح میدهم.... نه هرگز در برابر آنها تسلیم نخواهم شد...